

مردها به خانه برمی‌گردند؟

زیگمونت باومن

درآمد: تلاطم‌های اقتصادی پیاپی، علاوه بر افزودن نرخ بیکاری، موازنه‌ای را که تقسیم کار و وظایف زنان و مردان در خانواده تعیین می‌کرد، بر هم زده است. نویسنده در پرتو این بحران‌های جدید، اشتغال مردان و زنان در خانواده را بازبینی می‌کند.^۱

هیچ‌کس مطمئن نیست که در نتیجه‌ی بحران مالی فعلی چند نفر بیکار خواهند شد. در سراسر جهان، افت اقتصادی وجود دارد؛ آمار فعالیت اقتصادی و تولید ثروت، در حال سقوط سریع یا در شرف سقوط است، و تعداد بیکاران متکی به کمک‌هزینه‌های دولتی با چنان سرعتی در حال افزایش است که نسل فعلی هرگز نظیرش را تجربه نکرده است. جدیدترین آمارها در آمریکا (نگاه کنید به نیویورک تایمز مورخ ۷ نوامبر ۲۰۰۹) نشان می‌دهد که تقریباً یک پنجم آمریکایی‌ها موفق نشده‌اند که کاری پیدا کنند یا پس از یک سال ناکامی، از تلاش برای یافتن کار دست کشیده‌اند (رقم فعلی بیکاری ۱۷/۵ درصد است اما این رقم در حال افزایش است - بر اساس ارزیابی دیوید لیونهارت، «این بالاترین رقم در چندین دهه‌ی اخیر است»، و به احتمال زیاد از رقم بیکاری در دوران رکود عظیم دهه‌ی ۱۹۳۰ هم بیشتر است؛ بدین معنا که «اکنون نزدیک به ۱۶ میلیون نفر بیکارند و بیش از هفت میلیون شغل از اواخر سال ۲۰۰۷ از بین رفته است». بیکاری در سراسر جهان در حال افزایش است...

دولت‌های ملی از مقابله با این روند عاجزند زیرا وابستگی‌های متقابل جهانی و درهم‌تنیدگی اقتصادهای ملی اجازه نمی‌دهد که به ریشه‌های غیرمحملی مشکلات محلی دسترسی داشته باشند؛ تأثیر برق‌آسای افت اعتباری بر دورافتاده‌ترین اقتصادها آشکارا حاکی از وابستگی متقابل شدید جهانی است. این مثال را در نظر بگیرید: کمبود ناگهانی اعتبار در آمریکا باعث شد که بسیاری از آمریکایی‌ها مصرف خود را به شدت محدود سازند (حداقل برای مدتی)؛ این امر به نوبه‌ی خود واردات آمریکا را به شدت کاهش داد؛ بنابراین، چین، کشوری با رشد چشمگیر تولید صنعتی و صادرات فزاینده‌ی کالاهای مصرفی، بزرگترین بازارش را از دست داد؛ در نتیجه، انبارهای چینی به علت

^۱ آنچه می‌خوانید برگردان مقاله‌ی زیر است:

Zygmunt Bauman (۲۰۱۰) 'Back home, you men?' in *££ Letters from the Liquid Modern World*, Polity, pp. ۱۲۸-۱۳۱.

زیگمونت باومن، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه لیدز در بریتانیا و نظریه‌پرداز «مدرنیته‌ی سیال» است. از میان آثار او، عشق سیال و اشارت‌های پست مدرنیته به فارسی ترجمه شده است.

انباشت کالاهای فروخته نشده در شرف انفجارند، و شرکت‌های بی‌شماری در معرض ورشکستگی‌اند یا مجبور شده‌اند که تولید را متوقف سازند. از همه مهم‌تر این‌که ناگزیرند که طرح‌های توسعه‌ی خود را برای مدت نامعلومی به تعویق بیندازند؛ تاکنون، این توسعه‌ی چین بود که بخش عمده‌ای از فن‌آوری سرمایه‌گذاری تولید شده در ژاپن و آلمان را جذب می‌کرد؛ بنابراین، این دو غول صنعتی هم به دردمس افتاده‌اند زیرا تقاضا برای محصولات و خدماتشان کاهش یافته است.

در مجموع، شمار افراد مازاد بر احتیاج در سراسر جهان در حال افزایش است، واقعیتی که به نوبه‌ی خود مصرف‌جهانی را کاهش می‌دهد، و این امر به نوبه‌ی خود تعداد بیکاران را به سرعت افزایش می‌دهد- و این چرخه ادامه می‌یابد... چرخه‌ای باطل؛ زنجیره‌ای از علت و معلول‌ها که خود به خود تداوم می‌یابد و هیچ‌کس واقعاً نمی‌داند چگونه آن را از هم بگسلد یا حتی از سرعتش بکاهد. تا جایی که به فرصت‌های شغلی مربوط می‌شود، اقدامات دولت‌ها تاکنون تأثیری ناچیز داشته یا کاملاً بی‌فایده بوده است. می‌توان مطمئن بود که در آینده‌ی نزدیک (کسی نمی‌داند تا کی) تعداد شغل‌ها کاهش و شمار بیکاران افزایش خواهد یافت.

همه از این اوضاع ناامیدکننده خبر داریم. اما تازه به فکر پیامدهای احتمالی این شرایط اقتصادی نوظهور و نه چندان شناخته شده بر وجوه مهمی از زندگی روزمره‌ی خود، از جمله، شکل و تقسیم وظایف درون خانواده، افتاده‌ایم. می‌توان حدس زد که این پیامدها مهم و گسترده‌اند اما روابط و الگوهای تعاملات روزمره‌ی ما، و تلقی ما از آنها و شکل‌های مطلوبشان را چگونه تغییر خواهند داد؟

به این مثال توجه کنید. شواهد حاکی از آن است که بیشترین شغل‌ها در بخش‌هایی از اقتصاد (عمدتاً صنایع «سنگین») از بین خواهد رفت که اکثر افراد شاغل در آن به طور سنتی، و تا همین اواخر، مرد بوده‌اند. احتمالاً تأثیر رکود، بر بخش‌هایی که نیروی کار اصلی آن را زنان تشکیل می‌دهند (مثل اکثر خدمات و مغازه‌ها) تا حدی کمتر خواهد بود. اگر این اتفاق رخ دهد، موقعیت شوهر و پدر به عنوان نان‌آور اصلی خانواده به شدت آسیب خواهد دید، و ممکن است تقسیم کار رایج و کل الگوی زندگی خانوادگی معمولی تغییر کند.

این درست است که به دلایل گوناگون، به جبر یا اختیار، مدت‌هاست که کار کردن بیرون از خانه و پول در آوردن به مردها منحصر نمی‌شود و آنها حتی بخش عمده‌ی نیروی کار را هم تشکیل نمی‌دهند. در شمار زیادی از خانواده‌ها زن و مرد هر دو بیرون از خانه کار می‌کنند. اما در اکثر موارد، درآمد شوهر تاکنون سهم بیشتری در تأمین بودجه‌ی خانواده داشته و به رغم همه‌ی پیشرفت‌های چشمگیر در رهایی زنان، در خانه ماندن و خانه‌داری، برای شوهران، نامطلوب‌تر و تحمل‌ناپذیرتر بوده است. و اگر مسیرهای شغلی زن و مرد با یکدیگر تصادم می‌کند و هماهنگ کردن آنها آسان نبود، اغلب (با توافق طرفین، اما همیشه نه با رضایت قلبی یا خرسندی) مقتضیات شغل شوهر را مرجح می‌شمردند. وقتی اعضای جدید خانواده به دنیا می‌آمدند، تمایل «طبیعی»، همچون گذشته، این بود که مادر شغل خود را ترک کند و وقت و نیرویش را به مراقبت از فرزندانش اختصاص دهد.

شاید (هر چند نمی‌توان مطمئن بود) این «منطق زندگی خانوادگی» که به طور ضمنی پذیرفته شده با «منطق اقتصادی» نوظهور تضاد پیدا کند و با چالش‌ها و فشارهای شدیدی برای بازبینی و تجدید نظر در خود روبرو شود. شاید مسائل مربوط به حقوق برابر زنان برای شغل‌های تخصصی، عایدات شخصی، و به طور کلی‌تر، دسترسی به سپهر عمومی و حضوری جدی و مهم، حتی اگر نه کاملاً برابر در آن، که ظاهراً یک بار برای همیشه فیصله یافته بود، دوباره در کانون توجه قرار گیرد و به بحث داغ و حتی تند و تیزی دامن زند.

حتی پیش از آن که از واقعیت‌های رکود اقتصادی آگاه شویم، بعضی از نشانه‌ها حاکی از آن بود که شاید چنین بحثی شروع شده باشد. در آمریکا، کتاب مِگان بِشام با عنوان *کنار هر مرد موفق: راهنمای زنان برای ایجاد موازنه میان کار و خانواده* به بحث عمومی گسترده‌ای دامن زده است. بِشام می‌گوید که سودمندترین کار برای زن و شوهر و برای کل خانواده این است که زن به پیشرفت شغل شوهر کمک کند و نه این که زن و شوهر هر یک شغلی جداگانه داشته باشند و درآمد خود را در صندوق خانواده بیندازند. اگر صرفاً از منظر مالی به این امر نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که آمارها نظر بِشام را تأیید می‌کنند: درآمد مردانی که همسرشان در خانه می‌ماند به طور میانگین ۳۱ درصد بیشتر از مردان مجرد است اما وقتی زن و مرد هر دو شغل تمام وقت دارند، این برتری صرفاً ۳/۴ درصد است. علاوه بر این، بِشام به تجربه‌ی شخصی خود استناد می‌کند. او نه تنها همیشه «کنار» همسرش بوده تا به او دلگرمی دهد یا در تنش‌ها و ناامیدی‌های ناشی از کارش با او همدلی کند بلکه در عمل، آگهی‌نویس و کارگزار (بی‌جیره و موجب) شوهرش بوده و به این طریق به همسرش، برایان، کمک کرده تا موقعیت خود را در تلویزیون تثبیت کند. بِشام به نقش خود افتخار می‌کند و درآمد چشمگیر برایش را دستاورد مشترک خود- یک زن و شوهر- می‌داند. در واقع او نیرویی «پشت سر» شوهرش نبوده بلکه همان طور که از عنوان کتابش برمی‌آید، کنار همسرش ایستاده و کار کرده است (او می‌گوید که در این راه تنها نبوده؛ این میشل اوباما بود که باراک اوباما را به عرصه‌ی سیاسی شیکاگو وارد کرد).

به هر حال، این نظرِ مِگان بِشام است. اما همه‌ی خوانندگان کتابش، نظر او را موجه نمی‌دانند. شمار فراوانی از منتقدان اغلب خشمگین، بِشام را به خودفریبی و تلاشی شیرانه برای برهم زدن اتحاد زنان و جلوگیری از رهایی واقعی آنها یا حتی فریفتن ایشان به عقب‌نشینی از جنگ ناتمام بر سر آزادی زنان متهم کرده‌اند. به نظر منتقدان بِشام، آنچه او «ایستادن کنار» شوهر می‌نامد، «در سایه قرار گرفتن» است؛ نمونه‌ای از تبعیض، انکار کرامت فردی و نوعی تحقیر.

در یک طرف، منتقدان ایستاده‌اند، و در طرف دیگر، همراهانی نه کاملاً مطلوب، و شاید حتی غیرمنتظره و ناخواسته. اندکی پس از انتشار کتاب بِشام، جناح راست مذهبی آمریکا با انتشار «بیانیه‌ی زنان حقیقی» اعلام کرد که هدف از آفرینش زن و مرد، تأمل درباره‌ی خدا و خدمت به او به شیوه‌هایی مکمل و متمایز از یکدیگر است، و این که زنان باید در خانه بمانند و مردان کارکنند؛ این بیانیه تأکید می‌کند که درهم‌ریختن این جایگاه‌ها، نظم مقدر الهی را از بین می‌برد، نظمی که نباید در آن دستکاری کرد و قرار است تا ابد دست نخورده بماند.

این بحث پایان نیافته و تازه در حال شدت گرفتن است. اما به زودی شرکت کننده‌ای به آن می‌پیوندد که پیش از این غایب بوده: بیکاری فزاینده‌ی نابرابر پس از رکود اقتصادی. ممکن است این شرکت کننده‌ی تازه‌وارد، سرنوشت بحث را تعیین کند یا حداقل در دورِ فعلی بحث، حرف آخر را بزند. آماده باشید!

برگردان: عرفان ثابتی

